

باسمه تعالی

# درس خارج نهاییة الحکمة

استاد حجت الاسلام و المسلمین

سید یدالله یزدان پناه

سال سوم (۹۴-۹۵)

تهیه:

جمعی از شاگردان معظمه

## اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین

### ❖ جایگاه بحث فعلی:

در فصل پنجم اقوال دیگر در مبحث اصالت وجود را بررسی می کردیم، در مقام نخست دیدگاه اشراقیون را گفتیم، در مقام دوم به دیدگاه دوانی رسیدیم، عمده مباحث دوانی را خواندیم، از کتبی که داریم تنها شرح هیاکل (ص ۱۶۷ از رسائل ثلاث) را نخواندم که آن هم تقریباً همین مضامین را در بر دارد که می توانید خود شما رجوع کنید.

### ❖ بررسی متون صدر را برای یافتن دیدگاه دوانی

عدم دسترسی به حواشی  
قدیم و جدید و اجد دوانی  
بر شرح تجرید

متأسفانه حواشی قدیم و جدید و اجد جناب دوانی بر تجرید در دست ما نیست، اندکی که در دسترس است همین است که در حاشیه ی قوشچی (منشورات رضی ص ۴۳ و ص ۵۳) نگاشته شده است، که در آن دو تا حاشیه از ملا جلال دوانی فی الجملة هست که می تواند مفید برای بحث باشد، و ما عملاً غیر این چیزی پیدا نکردیم که بخواهیم خدمت شما بخوانیم، و این حواشی دارای اهمیت بسیار است، مثلاً آن جایی که خواهی بحث اصالت ماهیت را مطرح می کند، و قوشچی هم توضیح می دهد، باید ببینیم دوانی چه کار می کند، زیرا آنجا دیگر صحبت از جعل اصلا نیست، ولی متأسفانه این متون دست ما نیست.

بنده چاره را در این دیدم که در حرف های صدر جست و جو کنیم، در آنجایی که ایشان حرف جناب دوانی را نقل می کند:

أدرس:

- اسفار جلد ۱ ص ۷۱ و ص ۲۵۱
- اسفار جلد ۶ ص ۶۳ و ص ۵۳ و ۵۴
- شواهد الربوبیه ص ۵۱
- عرشیه ص ۶ (از کتاب ما و از کتاب هایی که شما دارید ص ۲۲۲)
- رساله شواهد الربوبیه ص ۳۱۲ (رساله شواهد مجموعه رسائل فلسفی ملا صدرا است)
- رسائل تسعه ص ۱۳۴ و ص ۱۱۳
- تفسیر جلد ۱ ص ۵۹

البته ما به دو جای دیگر هم رجوع می کنیم، یکی کتاب مبدأ و معاد ملا صدرا و دیگری رساله سریان الوجود، در این دو جناب صدر حرف هایی می زند که همان حرف های جناب دوانی است، و در برخی جاها به آن تصریح می کند.

عجالتاً از مجموعه ی بحثی که تا کنون داشتیم حرف جناب دوانی این بود که:

وقتی به ماهیت من حیث هی هی نگاه می کنیم امری اعتباری است، ولی وقتی به این

ماهیت من حیث الارتباط و الانتساب الی الله نگاه می کنیم می شود موجود، و موجود یعنی

منسوب الی الوجود، مثل شمس؛

خلاصه ی دیدگاه جناب  
دوانی

نکته ی اصلی در کار جناب دوانی این است که:

ایشان بعد از پذیرش اصالت ماهیت (به این معنا که ماهیت مجعول است، البته نه به این

معنی که خدا به او وجود داده است و یک وصفی قائم به او شده است) وقتی خواست خوب

تحلیل کند دید عین ربط به علت و جاعل است.

### نکته اول: عنوان ذوق تأله را چه کسی به دیدگاه جناب دوانی داده است؟

ذوق تأله عنوان اختراعی  
خود جناب دوانی

حال آیا جناب دوانی این سخن خود را به ذوق تأله نسبت داده است یا خیر؟ تعبیر ایشان این بود که این همان سخن عارفان بالله است (که در شرح رباعیات و چند جای دیگر ما از ایشان خواندیم) اما اینکه خودش عنوان ذوق تأله را بدهد جای بررسی دارد. گاهی صدرا می گوید عده ای بودند که خودشان ذوق تأله نامیدند، و گاهی می گوید خود دوانی این کار را کرد (البته ما از جناب دوانی چنین چیزی را در متونی که در دست ماست سراغ نداریم که بتوانیم آدرس بدهیم و ظاهراً در حاشیه ی تجرید ایشان فرموده است).

#### ▪ رسائل فلسفی ص ۳۱۲

لیس فیما ذکره العلامة الدوانی فی حاشیة «التجرید» و سماء ذوق المتألهین من کون موجودیة الماهیات بالانتساب الی الوجود الحقّ معنی التوحید الخاصی اصلاً و لا فیہ ذوق من اذواق الالهیین، بل کل من زعم ان الوجود الخاص لکل موجود ممکن امر اعتباری عقلی [الف - ۱۹]، و ان الواقع فی العین هو ذاته لا وجوده، فله ان یدعی ما ادعاه هذا الفاضل، و لا فرق انا بتسمیة هذا الامر الاعتباری المصدر بالانتساب الی الجاعل و عدمها ...

تعبیر صدرا در مجموعه رسائل فلسفی، رساله شواهد ص ۳۱۲ این است: « لیس فی ما ذکره العلامة الدوانی فی حاشیه التجرید و سماء ذوق المتألهین » یعنی خود جناب دوانی این را ذوق متألهین نامید، و این اصطلاح را جعل کرد، که ظاهراً مراد صدرا در حاشیه ی تجرید باشد. حال این ذوق متألهین چه است؟ « من کون الموجودیة الماهیة بالانتساب الی الوجود الحقّ » و در ادامه میگوید: « لیس ما فی ما ذکره معنی التوحید الخاصی و لا فیہ ذوق من اذواق الالهیه » یعنی صدرا می خواهد بگوید این حرف آقایان عرفا نیست ولی به هر ترتیب ایشان اسم آن را ذوق تأله گذاشته است، و این اصطلاح را خود ایشان گذاشته اند.

#### ▪ شواهد الربوبیه ص ۵۱

#### إعلام تنبیهی

لیس فیما ذکره بعض أجله العلماء<sup>۱</sup> و سماء ذوق المتألهین من کون موجودیة الماهیات بالانتساب الی الوجود الحقّ معنی التوحید الخاصی اصلاً و لا فیہ شیء من اذواق الالهیین.

<sup>۱</sup> (۱) و هو العلامة الدوانی فی شرحه علی الهیاکل و حواشیه علی التجرید

در کتاب شواهد ص ۵۱ همین مضمون آمده است، و به جای علامه دوانی آمده است بعضی آجله المتأخرین.

پس ظاهر این بیان‌هایی که صدرا در چند جا آورده است این است که خود ایشان به ذوق تاله نامیدند، زیرا تعبیر می‌کند به (سامه) البته گاهی هم (سموه) می‌گوید.

### نکته دوم: از ماهیات من حیث الانتساب وجود انتزاع می‌شود نه من حیث هی

نکته بعدی - که تقریباً ما این را استحصال کردیم ولی تصریح آن برای ما اهمیت دارد - که صدرا آورده است این است که حرف جناب دوانی این بود که از ماهیات فی حد ذاته انتزاع وجود نمی‌شود کرد، آن موقعی می‌شود انتزاع وجود کرد که ارتباط به حق و جاعل دارند، به عبارت دیگر: از ماهیات من حیث هی نمی‌شود وجود را انتزاع کرد، اما از ماهیات من حیث هی مکتسبه (از آن جهت که اکتساب شده از حق است) و من حیث الارتباط، می‌شود موجودیت را انتزاع کرد. این را صدرا تصریحاً نقل کرده است و ما داریم استفاده می‌کنیم.

#### رساله ی سریان الوجود از کتاب رسائل تسعه<sup>۲</sup>

اعلم ان الواجب الحق طهو المتفرد بالوجود الحقيقي وهو عينه وغيره من الممكنات موجودة بالانتساب إليه و الارتباط به ارتباطاً خاصاً و انتساباً مخصوصاً لا بعروض الوجود كما هو المشهور و تحقيق ذلك يستدعي تمهيد مقدمتين:

الاولى ان الوجود قد يطلق ويراد به الكون في الاعيان ولا شك في كونه امرا اعتبارياً انتزاعياً و قد يطلق ويراد به ما هو منشأ لانتزاع الكون في الاعيان و مصحح صدقه و حمله و هو بهذا المعنى عين الواجب فانه لو لم يكن في نفسه و بذاته مبدأ لانتزاع الوجود و مصداق صدقه لم يكن في حد ذاته من حیث هی هی موجوداً فيحتاج الى فاعل يجعله موجوداً بالضرورة فان توسط الجعل بين الشيء و نفسه ممتنع و اما كونه شيئاً اخر و صيرورته امرا اخر بعد ما يمكن في نفسه و حد ذاته كذلك فمحتاج الى جاعل و فاعل أيضاً

و الثانية ان مناط الوجوب الذاتي ليس الا كون نفس الواجب من حیث هی مبدأ لانتزاع الوجود و الموجودية فانا اذا فتشنا و تفحصنا عن امر يكون منشأ لعدم احتياج الواجب في الموجودية الى العلة و الجاعل و استغناؤه عنها لا نجد الا كون الواجب في نفسه و في حد ذاته من حیث هو منشأ و مبدأ لانتزاع الوجود و مصداقاً لصدق الموجود فانا

۲ ما از جناب صدرا دو رساله داریم که نشان می‌دهد در گذشته اندیشه ی صدرا اندیشه دوانی بوده است، یکی از آنها همین رساله سریان الوجود است، صدرا در اصل این رساله می‌خواهد توضیح بدهد که چگونه حضرت حق مع اشیاء است و چگونه سریان در وجود پیدا می‌کند - که اتفاقاً کسی که این رساله را بخواند حال و هوای عرفانی، فلسفی صدرا را پیش از اصالت وجود و اندیشه های بعدی او می‌تواند پیدا بکند - البته بعضی ها گفته اند که این رساله برای جناب فیض است، در حالی که اصلاً این کتاب به فیض نمی‌خورد، واضح است که برای صدرا است، اصلاً قلم، نوع تعابیری که استفاده می‌شود در رساله، قطعاً برای ایشان است، و عبارتی در مبدأ و معاد هست که دیگر گواه بر این مدعی است که ان شاءالله بعداً می‌گویم.

نعلم بالضرورة ان الشيء اذا كان من ذاته بحيث يصح انتزاع الموجودية عنه لاستغنى عن فاعل و جاعل يجعله موجودا و لا يحتاج إليه فيه اصلا ثم انه اذا كان كون الشيء في حد ذاته بحيث يصح انتزاع الوجود عنه مناطا لوجوبه و مستلزما لكونه واجبا بالذات لا يكون الممكن من حيث ذاته و في حد نفسه و من حيث هو مبدأ لانتزاع الوجود و مصداقا لصدق الموجود بالضرورة و الا لكان واجبا بالذات فكل ممكن ليس من حيث ذاته و في حد نفسه مبدأ لانتزاع الوجود اصلا بالضرورة فمناطق الوجوب الذاتي كون حقيقه الواجب من حيث هي هي مبدأ لانتزاع الموجود مصداقا لصدق الموجود و مناط الامكان الذاتي ان لا يكون نفس ذات الممكن من حيث هي كذلك و اذا عرفت هاتين المقدمتين اقول كل ممكن سواء سمي بالوجود او الماهية لا يكون نفس ذاته من حيث هي بحيث يصح انتزاع الوجود و الموجودية عنها و الا لكان واجبا لما مر آنفا فهو حين الوجود اما ان لا يكتسب من الفاعل الموجد حيثية مصححة لانتزاع الوجود عنه او يكتسب تلك الحيثية عنه فان لا يكتسب فقد بقي على ما كان عليه في نفسه من عدم صلاحيته لانتزاع الوجود عنه فلم يصير موجودا بعد بالضرورة ههنا و ان اكتسب من الفاعل تلك الحيثية فنقول هذه الحيثية ليست من نفس ذاته من حيث هي و الا لكان واجبا لما مر في المقدمة و لهذا صرح العلامة الدواني في حواشيه القديمة على التجريد بان مبدع انتزاع الوجود في الممكن ذاته من حيث هي مكتسبه من الفاعل

در رسائل تسعه ص ۱۳۴ بعد از اينکه در ص ۱۳۳ توضیح می دهد که واجب تعالی متفرد به وجود حقیقی است « و غیره ممکنات موجوده بالانتساب اليه و الارتباط به ارتباطا خاصا و انتسابا مخصوصا لا بعروض الوجود كما هو المشهور » که همان حرفهایی است که جناب دوانی گفته است، بعد شروع می کند « تحقیق ذلك » و توضیح می دهد که لفظ (كون) را که به کار می بریم که یک امر انتزاعی است، منشأ انتزاع آن و مبرر آن چه است و مصحح آن چه می باشد؛ تک تک را توضیح می دهد؛ اینها همان حرف هایی است که جناب دوانی می زند، تا می رسد به این نکته که:

از ماهیت من حيث هي نمی شود موجودیت را انتزاع کرد، ولی از ماهیات من حيث مكتسبه می شود [موجودیت را انتزاع کرد] و تعبیر می کند « و لهذا صرح العلامة الدواني في حواشيه القديمه<sup>۳</sup> على التجريد بأن مبدأ<sup>۴</sup> انتزاع الوجود في الممكن » مبدأ انتزاع وجود از ممکن چه است؟ « ذاته »، همین ذات ممکن است، « من حيث هي مكتسبه من الفاعل » این ذات امکانی را چه زمانی می توانیم موجود بگوییم؟ موقعی که بگوییم ذات ممکن من حيث الاكتساب، من حيث الارتباط (و این را مقدمه قرار می دهد برای اینکه نتیجه بگیرد، از اكتساب ما باید برسیم به ارتباط، پس هویت

انتزاع موجودیت از ماهیت من حيث الارتباط و الاكتساب

۳ بنا بر آنچه که من نگاه کردم از کارهای صدرا به نظر می رسد که حواشی جناب دوانی به طور کامل در درست صدرا هست و دارد استفاده می کند و ظاهرا همه را دارد، ولی آنهایی که تصریح کرده است را من دارم می خوانم، مثلاً در همین جلد ۶ اسفار آنجایی که می خواهد نظر دوانی را بگوید می گوید در بعضی رسائل و حواشی بر تجرید، اینجا هم که می گوید حواشیه القديمه، شرح رباعي هم دست ایشان هست و لذا در مبدأ و معاد ص ۹۱ این جور نقل می کند: « علی ما نقل العلامة الدواني في شرح الرباعيه » (همین شرح رباعیاتی که گفتم نظرات حرف نهایی جناب دوانی است).

۴ در کتاب ما نوشته است (مبدع) با عین ولی درست آن همین (مبدأ) با همزه است.

آن [ماهیت] ارتباط می شود) « و فی الواجب ذاته بذاته کافی است، و به چیز دیگری احتیاجی نیست، اما در ممکن، ذات او کافی نیست، بل من حیث الاکتساب است. بعد تحلیلی دارد تقریباً به اندازه ۱۰ الی ۱۵ سطر، که نمی دانم این آیا ادامه حرف های دوانی هست یا نه؟ ولی یقیناً این مقدار آن از دوانی است و بقیه آن هم ظاهرش این است که حرف جناب دوانی است، تا آنجایی که گفته است « و هو ما أردناه »؛

حالا ما چون یقین نداریم نسبت نمی دهیم اگر چه آنهايي هم که در این سطور آورده است هیچ فرقی با اصل حرف دوانی ندارد، فقط دارد استدلالی می کند که چرا ماهیت من حیث هی نیست، و ماهیت من حیث مکتسبه است، و مکتسبه چرا یعنی مرتبطه؟ این را دارد درست می کند، همه ی این مضامین همان مضامین دوانی است.

در ابتدا می خواستم همه آن را بخوانم ولی گفتم حالا که نمی دانیم از دوانی است چرا بخوانم، این قدر را که یقیناً از دوانی است می خوانیم.

این مطلب را ما تقریباً فی الجملة استحصال کرده بودیم، اما اینجا الآن داریم تصریح می شنویم و این تصریح برای ما و به لحاظ کار ما ارزشمند است، و قبلاً هم مضمون مشابه این را داشتیم که گفته بود انتزاع موقعی است که این انتساب برقرار است.

### نکته سوم: مطالب دیگر جناب دوانی در متون صدرا

حالا من برای اینکه فضا روشن بشود، بعضی از مطالبی که گاهی ایشان گفته است و صدرا نقل کرده است را بخوانم که در آن اگر چیز جدیدی پیدا می شود روی آنها تأکید بکنم.

#### ■ اسفار ج ۱ ص ۲۵۱

در اسفار جلد ۱ ص ۲۵۱ مطلبی را ایشان از جناب دوانی نقل کرده است، که همین مضمون را در شرح هدایه اثیری ص ۲۹۸ و ۲۹۹ از کتاب ما (ذیل فصلی به اسم « فی أن الواجب لذاته لا یشارك الممكنات فی وجوده »<sup>۵</sup>) هم آورده است.

و قالت طائفة أن موجودیة الواجب بكون ذاته تعالی وجودا خاصا حقیقیا - و موجودیة الممكنات بارتباطها بالوجود الحقیقی الذی هو الواجب بالذات فالوجود عندهم واحد شخصی و التکثر فی الموجودات بواسطة تکثر الارتباطات لا بواسطة تکثر وجوداتها فإذا نسب الوجود الحقیقی إلى الإنسان مثلا حصل موجود و إذا نسب إلى الفرس فموجود آخر و هكذا فمعنی قولنا الواجب موجود أنه وجود و معنی قولنا الإنسان أو الفرس موجود أن له

۵ شرح الهدایة الأثریة، ص: ۳۵۱.

#### فصل فی إن الواجب لذاته لا یشارك الممكنات فی وجوده

اختلفت كلمة أرباب الأنظار و أصحاب الأفكار فی أن موجودیة الأشياء بما ذا، فذهب بعض الأعلام من الكرام إلى أن موجودیة كل شیء باتحاده مع مفهوم الموجود اتحادا ذاتیا كما فی الواجب، أو عرضیا كما فی الممكن، و ذلك المفهوم عنده أمر بسیط كسائر المشتقات لا یدخل فیة المبدأ و لا الموضوع لا عاما و لا خاصا بدیهی یعبر عنه فی الفارسیة «بهست»، و لیس للموجود عنده قیام لا بالماهیيات الممكنة و لا بنفسه كما فی الواجب عند غیره و لا انصاف لشیء من الأشياء بالوجود عنده إلا فی الاعتبار العقلی المخالف للواقع كما صرح به فی تعالیقه علی کتاب «التجريد»

نسبه إلى الواجب حتى إن قولنا وجود زيد و وجود عمرو بمنزلة قولنا إله زيد و إله عمرو فمفهوم الموجود أعم من الوجود القائم بذاته و من الأمور المنتسبة إليه نحواً من الانتساب لأن صدق المشتق لا ينافي قيام مبدأ الاشتقاق بذاته الذي مرجعه عدم قيامه بالغير و لا كون ما صدق عليه أمراً منتسباً إلى المبدأ لا معروضاً له بوجه من الوجوه كما في الحداد المأخوذ من الحديد - و التامر المأخوذ من التمر على أن أمر إطلاق أهل اللغة و أرباب اللسان لا عبرة به في تصحيح الحقائق

و قالوا كون المشتق من المعقولات الثانية و المفهومات العامية و البديهيات الأولية لا يصادم كون المبدأ حقيقة متأصلة متشخصه مجهولة الكنه و ثانوية المعقول و تأصله قد يختلف بالقياس إلى الأمور و نسبوا هذا المذهب إلى أذواق المتألهين من الحكماء و قد مر القدر فيه من قبلنا

« و قالت طائفه » كه در آخر آن می گوید: « و نسبوا هذا المذهب الى اذواق المتألهين من الحكماء »

« قالت طائفه » این حرف دوانی است؛ « أن موجودیة الواجب بكون ذاته تعالى وجوداً خاصاً حقيقياً » موجودیت واجب چگونه است؟ ذات حق، وجود خاص حقیقی است، ایشان گفت وجود فقط یک امر قائم به ذات است، وصف نیست، یعنی مثلاً وقتی می گوئیم انسان موجود، به این معنی که شیء له الوجود، و یک وصفی برای او آمده است و ... از این حرفها نیست، بلکه وجود فقط خالص برای خدا است، این را می گوید وجوداً خاصاً حقیقیاً « و موجودیة الممكنات بارتباطها بالوجود الحقیقی الذی هو الواجب بالذات » حالا طبق اینکه وجود یک امر قائم به ذات شد و آن هم در حق هست؛ « فالوجود عندهم واحد شخصی » که وحدت شخصیه را از این طریق اثبات می کند؛ پس تکثر چه می شود؟

« و التکثر فی الموجودات بواسطة تکثر الارتباطات لا بواسطة تکثر وجوداتها » این را هم فی الجمله ما قبلاً در همان رساله الزوراء داشتیم، ایشان گفت وقتی که یک معلول معدوم می شود، این ارتباط حذف می شود اما نه [بدان معنا که] ارتباط های دیگر حذف بشود، یک همچین مضمونی، الآن اینجا دارد تصریح می کند (این تصریحات من به نظر من در کتاب حواشی بر تجرید آمده است که ایشان دارد استفاده می کند) « و التکثر فی الموجودات بواسطة تکثر الارتباطات »؛ یعنی ما ۱۰ ارتباط داریم، ۱۰ تا ممکن داریم، ۱۰ تا انتساب داریم؛ « و التکثر فی الموجودات » یعنی موجودات امکانی « بواسطة تکثر الارتباطات لا بواسطة تکثر الوجودات » نه یعنی ۱۰ تا وجود داریم، بلکه ۱۰ تا انتساب داریم، ۱۰ تا ارتباط داریم؛

« فاذا نسب الوجود الحقیقی الى الانسان مثلاً حصل موجودٌ » مثلاً هنگامی که وجود حقیقی به انسان نسبت داده بشود، می گوئیم حصل موجود، « و اذا نسب الى الفرس فموجود آخر و هكذا » یعنی به هر انتساب یک موجود دادیم، تا این جا را ما تقریباً از همان حرف های جناب دوانی می فهمیدیم.

« فمعنی قولنا الواجب موجود أنه وجود و معنی قولنا الانسان او الفرس موجود أن له نسبه الى الواجب حتى » این تعبیر هم صدرا چند بار آورده است ما این را نیافتیم؛

« حتى إن قولنا وجود زيد و وجود عمرو بمنزله قولنا اله زيد و اله عمرو » این را صدرا چند بار آورده است و یکی از ایرادهای او اتفاقاً به همین است که این [بیان] اصلاً معنا ندارد، و ما این را تا اینجا از متنهایی که از جناب دوانی خواندیم نیافتیم ولی مضمون آن بود، که هویت خارجی شیء را همان ارتباط درست می کند، و الا ماهیت من حیث هی در آن اصلاً این حرفها نیست<sup>۶</sup> « فمفهوم الموجود اعم من الوجود القائم بذاته و من الامور المنتسبه اليه نحو من الانتساب » این را خواندیم دیگر توضیح دادیم، « لأن صدق المشتق لا ینافی قیام مبدأ الاشتقاق بذاته الذی مرجعه عدم قیامه بالغير » [وجود حقیقی که مبدأ اشتقاق است] در واجب است.

« و لا کون »، یعنی لا ینافی « کون ما صدق علیه امر منتسب الى المبدأ لا معروض له بوجه من الوجوه كما فی الحداد المأخوذ من الحديد و التامر المأخوذ من التمر » اینها را چون توضیح دادیم دیگر باز بر نمی گردم؛ « الا أن امر اطلاق اهل اللغة و ارباب اللسان لا عبرة فی تصحیح الحقایق » این را چند بار جناب دوانی گفته است یک جا خیلی قشنگ هم توضیح داده است می گوید چون معمولاً اطلاق عرفی به حسب معانی است که فهم می شود، ولی این معنا فهم نمی شود پس اصلاً نمی توانیم اطلاق عرفی داشته باشد، لکن این را ما در فضای فلسفی با دقت می فهمیم، و لذا نباید به موجود عرفی نگاه کنیم.

« و قالوا » این را هم که باز ایشان می گوید فی الجملة در حرف های جناب دوانی پیدا کردیم ولی اینجا ایشان به این تصریح می کند که:

« کون المشتق من المعقولات الثانیه » یعنی موجود، از معقولات ثانیه است، این حرف را جناب خواجه گفته است و بعدی ها هم می گویند « بل مفهومات العامه و البدییهات الاولی » جزء مفهوم بدیهی اولیه است، و حال، این مسئله که مشتق از معقولات ثانی است و مفهوم است « لا یصادم کون المبدأ حقیقه متأصله متشخصه مجهوله الکنه »، این مطلب را صدرا چند بار و در چند جا از ایشان نقل و نقد می کند، و آن مطلب این است که:

مبدأ موجود وجود است، و وجود می تواند یک حقیقت خارجی باشد، ولی مفهوم آن معقول ثانی و عام و بدیهی است، ولی حقیقت وجود در خارج فقط منحصر در حق است و وجود حق، حقیقت متأصله متشخصه مجهوله الکنه است، این تأکید را صدرا چند بار آورده است و سپس یکی از ایرادهایی که می گیرد این است که اگر شما مفهوم موجود را در ذهن بدیهی گرفتید، و مبدأ آن را هم اصلاً در ذهن نگرفتید، بلکه مبدأ آن فقط این امر خارجی کردید، و آن را هم مجهول الکنه

۶ این را مجدداً تأکید می کند که این حرفها را ما چون در متون خود دوانی نیافتیم داریم از متون صدرا استفاده می کنیم، البته قاعده ی آن این نیست که به این نحو حرف های کسی را دریابیم و به او انتساب بدهیم بلکه باید از متون خود دوانی استفاده کنیم برای فهمیدن حرف او لکن چون چون متنون دوانی را در دسترس نداریم سراغ متون صدرا رفتیم. حال خود دوانی واقعاً همین جوری گفته است؟ ظاهر این است که همین جوری گفته است.



کردید - زیرا ایشان مبدأ را برد در خارج و نگفت که در ذهن هم مثلا وجود داریم - پس چه جوری این موجود فهمیدید؟

« کون المبدأ حقیقه متأصله متشخصه مجهوله الکنه و ثانویه المعقول و تأصله قد یختلف بالقیاس الی الامور » یعنی همین معقولی که ما می گوئیم ثانویت دارد، می تواند گاهی ذهنی باشد و گاهی خارجی باشد، موجود نسبت به برخی ها ذهنی است، اما نسبت به واجب تعالی خارجی است، این بحث را جناب دوانی فی الجمله در ص ۵۳ به عنوان حاشیه بر شرح تجرید قوشچی دارد، ایشان آنجا فی الجمله آورده است، که آن بحثی که برخی معقولات ثانی فلسفی را همیشه ذهنی می کردند فی الجمله خللی دارد، و چه کسی گفته است که همیشه ذهنی است؟ بلکه گاهی هم می تواند خارجی باشد، و به حسب مورد باید نگاه کرد؛ و بعد جناب صدرا تعبیر می کند « و نسبوا ... » [که در ابتدا توضیح داده شد].

تا اینجا چند نکته اضافه شد:

- اول: اله زید (که وجود زید یعنی اله زید)
  - دوم: در جایی که تکثر موجودات را خیال می کنیم در واقع کثرت ارتباطات داریم، و تکثر موجودات امکانی یعنی تکثر ارتباطات، و در موجودات وجود اصلا به این معنا نیست
  - سوم: مسئله ای که الآن خواندیم که مبدأ موجود آن حقیقت متأصله متشخصه مجهوله الکنه است
  - چهارم: ثانویت تعقل مفهوم وجود
- حالا اگر کسی دقت کند در می یابد که رساله سریان الوجود، تماماً بر اساس همین اندیشه نگاشته شده است.

#### ■ عرشیه ص ۲۲۲

#### وهم وإزاحة

إن أوهن الطرق وأضعف الحجج على التوحيد طريقة بعض المتأخرين نسبوها إلى ذوق بعض المتألهين حاشاهم عن ذلك تبني على كون مفهوم الموجود المشتق أمراً شاملاً عاماً وكون الوجود شخصياً حقيقياً مجهول الکنه و قالوا يجوز أن يكون الوجود الذي هو مبدأ اشتقاق الموجود أمراً قائماً بذاته هو حقيقة الواجب و وجود غيره عبارة عن انتساب ذلك الغير إليه فيكون الموجود أعم من تلك الحقيقة و من غيرها المنتسب إليه و معناه أحد الأمرين من الوجود القائم بذاته و ما هو منتسب إليه و معيار ذلك أن يكون مبدأ الآثار ثم بالغوا في أمر سهل المؤنة و هو أن الوجود لو كان قائماً بذاته لصح إطلاق الموجود عليه و أهملوا ما هو ملاك الأمر و هو أن ذاته تعالی هل هو عين معنی الوجود المطلق الذي يثبت للأشياء بعض أنحاء أو أفراد أم لا على أن هذا الباب مسدود عليهم حيث زعم أنه ليس للوجود المطلق الشامل للموجودات معنی إلا الأمر الانتزاعي المصدرى المعدود من المعقولات الذهنية التي لا يطابقها شيء ثم ليت شعري كيف وضع الرجل اللغوي أو العرفي لفظاً مشتقاً و لم يفهم بعد مفهوم مبدأ الاشتقاق و كيف

یکون المشتق أعرف المفهومات و مبدؤه أخصی المجهولات بل ممتنع التصور و کیف یکون المشتق معنی واحدا و مبدؤه مرددا بین امرین أحدهما تلك الذات المجهولة الكنهه و ثانيهما النسبة إلیه و النسبة إلی المجهول مجهولة أيضا بل الحق أن هذا المفهوم العام الذي هو مبدأ الاشتقاق الموجود المطلق عنوان لأمر محقق فی الأشياء متعدد حسب تعددها مقول بالتشکیک علیها بالأشدية و الأقدمية و مقابلتهما و أكمل الوجودات و أشدها هو الوجود الحق الذي هو محض حقيقة الوجود و لا يشوبه شيء غیر الوجود و هو أظهر الوجودات و أوضحها بحسب نفسه لكن لفراط ظهوره و قهره و استیلائه علی المدارک و الأذهان صار محتجبا عن العقول و الأبصار فحیثیه خفائه بعینها حیثیه ظهوره و علی هذا تبنتی مسألة التوحید و به یفتح بابه لا بغيره أصلا

یک نکته ای هم در عرشیه است (ص ۶ از کتاب ما و ص ۲۲۲ برطبق سی دی های نور) و آن اینکه ایشان از دوانی نقل می کنند که معیار موجود بودن مبدأ اثر بودن است. « و معیار ذلک آن یکون مبدأ الآثار » یعنی موجودیت مبرری دارد تا بگوئیم ممکن موجود است و واجب تعالی هم موجود است و آن مبرر مبدأیت آثار است. اگر این باشد بحث خیلی تغییر می کند و یکسری خلل های جدی ای در کار دوانی پیدا می شود (که من بعید نمی دانم در یک جایی از حواشی تجرید ایشان این را گفته باشد).

اگر بحث مبدأیت آثار را پیش بکشیم دیگر موجودیت فی حد ذاته به ارتباط گره نمی خورد، زیرا در این صورت مبدأ آثار بودن در مفهوم اخذ شده است، و خلط ایشان در اینجا بین مفهوم و مصداق خیلی زیاد است، و این برای خود توضیحی دارد که الان جای آن نیست، و اتفاقا صدرا هم به این مطلب خیلی اشکال کرده است.

پس فرمایش جناب دوانی یک گره کور دارد، زیرا ایشان می گوید موجود در واجب تعالی یعنی همان وجود خارجی اصیل که مبدأ است؛ در حالی که مبدأ موجود را نباید آنجا گرفت، مبدأ موجود را باید وجود مفهوم گرفت، که این وجود مفهومی ما به ازاء خارجی دارد، و مبدأ این [مفهوم] موجود را خود آن وجود خارجی قرار دهیم. نمی شود گفت مبدأ اشتقاق موجود و وجود خارجی است.

### نکته ای از کلام محقق لاهیجی راجع به پیشینه ی دیدگاه محقق دوانی و بررسی آن

محقق لاهیجی در ص ۱۱۹ از کتاب شوارق مطلبی را نقل می فرماید<sup>۷</sup> و مطلب ایشان به شناختن پیشینه این نوع نگاه کلان هستی شناختی - که اسم آن را عنوان ذوق تأله گذاشتند - کمک می کند، [تا مشخص شود] که این نگاه برای محقق دوانی است یا برای غیر ایشان و پیش از ایشان است.

جناب لاهیجی در محل مزبور مطلبی را از میر سید شریف نقل می کند، که استاد ایشان [یعنی میر سید شریف] تعبیر کرده بود مبدأ موجود، وجود است و وجود هم یکی بیش نیست و شخصی

<sup>۷</sup> البته این مطلب مرتبط به بحث تشکیک است، و ما عملاً اینها را باید در بحث تشکیک بگوئیم و بررسی کنیم، ولی اکنون چون پیش آمده است بیان می کنیم و در بحث تشکیک دیگر این بنار را نداریم تا به بیان محقق دوانی برگردیم.

است، و آن هم خدا است، لذا ما بیش از یک وجود نداریم و آن هم حضرت حق است، اما موجودی که گفته می‌شود، مفهوم عام است، این مفهوم عام در واجب می‌شود عین ذات وجود، و در غیر واجب تبدیل می‌شود به منتسب، و مرتبط.

این تعبیر را ایشان فی الجمله از میرسید شریف آورده است، و نمی‌دانیم از کجا و چگونه این مطلب به ایشان رسیده است، اینها را باید نگاه کرد و پیدا کرد، بنده رساله‌ی وجودی را هر چه گشتم پیدا نکردم ولی اگر بود می‌شد نگاه کرد و نظر داد که در این رساله آمده است یا خیر؟ ظاهراً من قبلاً نگاه کردم و در آن ندیدم حالا نمی‌دانم؛

بعد جناب صاحب شوارق می‌گوید این را استاد میرسید شریف گفته است و به متألهین و عرفا نسبت داده است، و این را جناب دوانی تبعیت از او کرده است، این بیان ایشان است.

به اعتقاد بنده نباید بگوییم دوانی از ایشان تبعیت کرده است، بلکه باید گفت اندیشه‌ی فی الجمله وجود داشت ولی دوانی خود مستقل این چارچوب اندیشه‌ی را بست، چون طرح او از بحث اصالت ماهیت شروع شد، و بعد از اصالت ماهیت تحقیقی کرده بود که ذات ماهیت عین ربط است، و آن تحقیق باعث این نوع بحث‌ها شد، و آن را ادامه و امتداد داد. لذا به نظر من این چنین نیست که صاحب شوارق می‌فرمایند.

بله فرمایش ایشان می‌تواند پیشینه داشته باشد، و اصلاً در فضای عرفانی پیشینه هم دارد، و آن بیانی است که جناب فناری در اوائل مصباح الانس (حدود ص ۵۶) دارد، که بحث براهین بر وحدت شخصیه می‌آورند، در ذیل برهان اول این طرح را دادند، که موجود در واجب عین ذات حق است، و موجود در ممکنات وجود اضافی است، یعنی عنوان داد وجود اضافی و وجود حقیقی؛ پس موجود دو تا مبدأ اشتقاق دارد، یکی وجود اضافی - که وجود اضافی را جناب دوانی نسب گرفت - و یکی وجود حقیقی - که خود واجب تعالی است - و همه ممکنات را جناب دوانی نسب و ظهور دانست. این ادبیات ایشان است و اصلاً اگر می‌خواهید این چنین برای حرف ایشان پیشینه‌ی تاریخی پیدا کنید خب حرف جناب فناری را داریم که متوفای ۸۳۵ و دو سه نسل جلوتر از محقق دوانی است، تقریباً با همان استاد میرسید شریف معاصر می‌شود.

اما دقت کنید در کار فناری چیزی به اسم اصالت ماهیت اصلاً وجود ندارد، ولی بحث موجود را دارد تحقیق می‌کند و توضیح می‌دهد و می‌خواهد بگوید حقیقت همه اشیاء ممکن ربط به واجب است و همه هویت نسبت دارند.

### پذیرش جناب صدرا نسبت به دیدگاه محقق دوانی در جوانی

صدرا در رساله سریان الوجود ص ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۲ تا ۱۴۵، اندیشه‌ی دوانی را به قلم خود آورده است، و تحقیق ایشان آنجا به نحوی است که می‌خواهد قبول کند و لذا این اندیشه را پرورش می‌دهد.

اندیشه‌ی دوانی در این بحث را باید مستقل دانست به خاطر نحوه‌ی ورود به بحث ایشان

پیشینه اندیشه محقق دوانی در کلام فناری

۸ ثم اقول انک اذا عرفت ان الممكنات کلها موجودة بالارتباط بالوجود الحقیقی علی الوجه الخاص فقد عرفت ان للموجودات من حیث انها موجودة جهة واحدة هو الوجود الحقیقی الذی به یرتبط جمیع الموجودات من الممكنات ارتباطاً خاصاً و انتساباً مخصوصاً بحيث لا یستقل

اما آنچه که به نظر من مهمتر از رساله سریان است رساله ی مبدأ و معادی است که ایشان نگاشته است. (چون نه اول رساله سریان الوجود و نه آخر آن اسم خود را ننوشت، گرچه بنده به حسب قلم و به حسب نقل هایی که از سایرین مثل غزالی و ... دارد می دانم این رساله برای صدرا است).

ایشان در پایان رساله ی مبدأ و معاد یک جا تذکر داده است که تا این جا را ما قبلاً نگاشته بودیم و بعداً قسمت دیگر را اضافه کردیم، یعنی قسمت اول آن نگارش قبلی صدرا است که بعداً نکاتی به آن اضافه شده است، و در این نگارش قبلی اگر نگاه کنید کنید، عمدتاً مشاهده می کنید که اندیشه ایشان اندیشه ی دوانی است، و نگاه کلان دوانی در آن حاضر است.

رج شود به کتاب مبدأ و معاد صفحات ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۵۴ و ۵۵؛

اما یک نکته ای در این مباحث وجود دارد که به خاطر آن بعضی از قسمت های آن را باید بخوانم و آن نکته این است که ایشان (در همین صفحه ی ۲۵ و ۲۶ مثلاً) ابتدا اصالت ماهیت را درست و تثبیت می کند، و بعد انتساب را از همین جا درست می کند.

### مبدأ و معاد ص ۲۵ و ۲۶

و الممكن ليس سبيله هذا، فإن ذاته " من حيث هي هي " ليست بحيث إذا حصلت في الذهن ينتزع العقل منها ذلك الأمر المسمى بالوجود إلا بملاحظة حيثية أخرى سوى نفس ذاته هي: كونها منتسبة إلى موجبها التام، صادرة عنه. و كون الوجود خارجيا عبارة عن كون حيثية انتزاعه في الخارج، و كونه ذهنيا عبارة عن كون حيثية انتزاعه في الذهن ...

... فإن وجود الماهية موجوديتها و وجود الواجب بذاته موجودية حقيقة الوجود بل هذه الإطلاقات منهم من باب التوسع و المسامحة في

التعليم

أقول: و نحن أيضا كنا في سالف الزمان على هذا الرأي حتى كشف الله تعالى عن بصيرتنا و هدايا بنوره و رأينا:

أن موجودية كل شيء بالوجود أي باتحاده بنحو منه و موجودية الوجود نفس ذاته من غير محذور

« و الممكن ليس سبيله هذا فإن ذاته من حيث هي هي ليست بحيث إذا حصلت في الذهن ينتزع العقل منها ذلك الأمر المسمى بالوجود إلا بملاحظة حيثية أخرى سوى نفس ذاته و هي كونها منتسبة الى موجبها التام صادرة عنه » این تعبیر را کرده است، که این یعنی همان انتساب، بعد نتیجه ای که در پایان می گیرد « فإن وجود الماهية موجوديتها » همان موجودیت خود ماهیت است و چیز دیگری ندارد « و وجود الواجب بلذته موجوديه حقيقه الوجود بل هذه الاطلاقات منهم من باب التوسع و المسامحة في التعليم » این عبارت ایشان در ص ۲۶ است.

---

تلك الموجودات بانفسها و لا يكون امورا مباحية لذات الوجود الحقيقي تباينا حقيقيا بل كانها نعت من نعوتها و ليست هي اشياء بانفسها بل لعلها في هوياتها تابعة للغير فلا يمكن ان يشار إليها اشارة عقلية مستقلة بحيث يكون ممتازة في تلك الاشارة عن الغير مطلقا و يكون مباحية له بالكلية و لهذا قيل الهو المطلق هو الموجود الحقيقي لا غير فلا هو الا هو

بعداً یک حاشیه زده است که « و نحن ایضاً کنا فی سالف الزمان علی هذا الراى » چرا که همه آنچه ایشان تا این جا توضیح می دهد بنابر اصالت ماهیت است، و این مسئله، شارحان را به زحمت انداخته است - آنهایی را که من دیده ام در کتاب های قدیمی حاشیه زده اند - که این همان حرف دوانی است، بعد دارد نقد می کند در یک عبارت، خب اینها چه طور جمع می شود؟  
« و نحن ایضاً کنا فی سالف الزمان علی هذه الراى حتی کشف الله تعالی عن بصیرتنا و هدانا بنوره و رایننا أن موجودیت کل شیء بالوجود ای باتحاده بنحو منه »  
نکته ای که من بیشتر دنبال آن بودم در ص ۳۰ و ۳۱ و ۵۴ و ۵۵ آمده است:

مبدأ و معاد ص ۳۰

تکمیل عرشى

موجودیة الممكن لیست بإفاضة الوجود علیه من الجاعل أو بضم الوجود إليه كما اشتهر من المشائین لأن الوجود الفطرى كما ذكرنا مرارا من الأمور الانتزاعیة العقلیة التي تكون عبارة عن موجودیة الشيء و تحققه بالمعنى المصدرى لا ما به یكون الشيء موجودا متحققا، و هو أمر ذهنى لیس له هویة عینیة و لا علة له بخصوصه فی الأعیان و لا، لانضمامه ایضاً إلى شیء آخر، و ایضاً: نفس قوام الماهیة و تقررها منشأ لانتزاع الموجودیة و مصحح لحمل الوجود علیه و مصداقه ...

... و لیست ایضاً بإفادة الجاعل نفس الذات فقط كما هو منقول عن - الإشرافیین - بمعنى أن نفس الذات بعد جعل الجاعل إياها کافیة فی انتزاع الوجود عنها مع قطع النظر عن ارتباطها إلى جاعلها التام و إلا لكان حمل الموجود علیها كحمل الذاتیات و قد سبق بطلانه.

فبقی أن یكون موجودیة الممكن عبارة عن صدور نفس ذاته عن الجاعل مرتبطة به منسوبة إليه و الفاعلیة و الإیجاد و التأثير یكون فی الحقیقة هی إفادة الجاعل الماهیة مرتبطة بنفسه لا إفادته لها شیئاً مابینا لذاته متحققا برأسه و لهذا قال بعض العارفين: الأثر فی الحقیقة لیس شیئاً مستقلاً متمیزاً عن المؤثر و لیس الأثر شیئاً بحیاله، بل المؤثر هو الشيء و الأثر إنما هو أثر شیء لا شیء بنفسه و ما وجد من الآثار مستقلة بذواتها ممتازة عن مؤثراتها فلیست آثارا لها بالحقیقة بل بحسب الظاهر.

« موجودیة الممكن لیست بإفاضة الوجود علیه من الجاعل » وجود از ناحیه جاعل داده نمی شود؛ - « تکمیل عرشى » یعنی اینجا دارد بحث های نهایی خود را می گوید - « موجودیة الممكن لیست بإفاضة الوجود علیه من الجاعل او بضم الوجود إليه كما اشتهر من المشائین لأن الوجود الفطرى كما ذكرنا مرارا من الامور الانتزاعیة العقلیة » وجود امر انتزاعی است و خارجى نیست، تا می رسد به اینکه « و ایضاً نفس قوام الماهیة و تقررها منشأ لانتزاع الموجودیة » خود قوام ماهیت و تقرر ماهیت در خارج منشأ انتزاع مفهوم وجود است.

التفات جناب صدرا به  
ترقی دیدگاه محقق  
دوانی نسبت به دیدگاه  
اشراقیون

بعد از اینکه اینها را گفت، می گوید:

نه آن بحث انضمام وجود درست است، نه حتی حرف اشراقیون درست است؛ - بنده می خواهم این را عرض کنم که ایشان کاملاً التفات دارد که شیخ اشراق با جناب دوانی چه تفاوتی دارد. « و لیست ایضاً بافاده الجاعل نفس الذات فقط » فقط اینکه جاعل آمده است ذات ماهیت را به وجود آورده نیست، « كما هو منقول عن الاشراقیین بمعنی أن نفس الذات بعد جعل الجاعل ایاها کافیه فی انتزاع الوجود » که آن ها هم حرفشان این است بعد از جعل جاعل، خود ذات کافی است برای اینکه انتزاع وجود کنیم؛ « مع قطع النظر عن ارتباطها الی جاعلها التام » حال ایشان می گوید این حرف اشراقیون نادرست است.

« فبقی أن یکون موجودیه الممكن عبارة عن صدور نفس الذات عن الجاعل » این عبارت ایشان یعنی آن نکته جناب دوانی را ایشان کامل متوجه شده است که دوانی چه ترقی نسبت به اشراقیون پیدا کرد است، ولی بعدها ایراد می گیرد که با این کاری که شما کردید هیچ فرقی عملاً با اشراقیون ندارید، ولی در عین حال متوجه هست که سطح کار دوانی دارد از سطح کار اشراقیون ارتقاء پیدا می کند.

تفاوت دیدگاه محقق  
دوانی با شیخ اشراق

اشراقیون می گفتند نفس جعل که صورت گرفت می توانی موجود را از آن انتزاع کنی و نفس جعل برای این انتزاع کافی است ولی جناب دوانی می گوید نفس این جعل برای این انتزاع کافی نیست بلکه باید در همان لحظه ارتباط الی الواجب را هم در آن اخذ کنی تا بتوانی بگویی موجوده - همان عین ربط بودنی که جناب دوانی گفته است - این را ایشان متوجه است، لذا تعبیر می کند:

« فبقی أن یکون موجودیه الممكن عبارة عن صدور نفس ذاته عن الجاعل مرتبطاً به منسوبه الیه و الفاعلیه و الایجاد و التأثير یکون فی الحقیقه هی افاده الجاعل الماهیه مرتبطاً بنفسه لا افادته لها شيئاً مابینا لذاته » شیء مابین لذاته را ایجاد نمی کند، بلکه شیء مرتبط را ایجاد می کند، این یعنی جناب صدرا آن جهت فقری را کامل متوجه هستند.

دیدگاه نگاه صدرا در  
اینجا پیشینه ی فکری  
ایشان برای بحث وجود  
فقری است.

پیشینه بحث های وجود فقری ایشان را اینجاها باید پیدا کرد، بلکه اگر از من سوال کنید می گویم پیشینه این بحث را در همان رساله سریان الوجود باید پیگیری کرد.

تعبیر ایشان در ص ۱۳۴<sup>۹</sup> آنجا این است که خواه بگویید ممکن وجود است، و خواه بگویید ماهیت است، نفس ذات او برای انتزاع موجودیت کافی نیست، بلکه ارتباط باید در آن اخذ بشود، که اگر این حرف را از فضای اصالت ماهیت به فضای اصالت وجود در بیاورید، می شود اینکه نفس وجود باید عین ربط باشد.

این را ایشان در اینجا متوجه است، و اینجاها دارد زمینه های آن را دارد درست می کند و اتفاقاً من معتقد هستم که این نگاهی که صدرا داشت، به او خیلی کمک کرد تا به سمت وحدت شخصیه برود.

۹ صدرا عبارت ایشان در آنجا این است: « و اذا عرفت هاتین المقدمتین اقول کل ممکن سواء سمی بالوجود او الماهیه لا یکون نفس ذاته من حیث هی بحیث یصح انتزاع الوجود و الموجودیه عنها . . . »

عجالتاً اینها را خواندیم، و این هم یاد شما باشد که ما بعداً وقتی به بحث تشکیک می رسیم می گوئیم جناب صدرا نظر تشکیک خاصی را گفته است ولی پیش از آن قائل به اندیشه محقق دوانی بوده است. و آدرس های آن همین دو آدرسی است که از کتاب سریان الوجود و مبدأ و معاد عرض کردم.

البته جناب صدرا بعدها که جدا شد دوانی را خیلی مورد اعتراض قرار میدهد.  
و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته

کارگروه دانشیار - مؤسسه فتوت